

نفر بهائی در این خصوص صحبت و معاهده کرده بودند * این یکی گفته بود سرکار اقا (میرزا عباس) در حیفا نماز جماعت میروند و این یکی که سید مرتضی است و برادر سید جنابعلی رئیس محفل روحانی رنگون بود انکار کرده بود که چگونه می شود کسیکه خود صاحب مبادی و اصولی است بمبادی و اصول خود عمل نکند و بمبادی و اصولی که خود آن را منسوخ می داند عامل شود * این یکی گفته بود و الله اینطور است * این یکی گفته بود هرگز اینطور نیست چرا که این افراد بجهل است و مخالف با دعوت و صحت قول می شود اگر خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله در مکه خود با عادات و آداب بت پرستان موافقت می فرمود و تبعه خود را در یمن و حجاز امر با اصول اسلام میکرد سرکار اقا نیز این کار را می کند

بالاخره اصرار در عقیده هر کدام را مجبور کرده بود که ندوی بسته و بنده را حکم قرار داده که من براه و علیه هر يك تصدیق کردم ان شرط و نذر اداء شود

تا گاه هر دو وارد منزل شدند نخست سید مرتضی با چهره بر آفرودخته و با لحن انکار آمیزی از من پرسید مگر می شود سرکار اقا برخلاف عقیده و گفته خود عامل شود و مبادی و اصول خود را ترك نماید ایشان که میگویند شریعت اسلام منسوخ شده چگونه میروند نماز نسخ شده را جایبیاورند این مدعی است که او در حیفا بنماز جماعت حاضر میشود ؟

فرا خنده در گرفت و گفتم پدرش نیز در ماه رمضان از ترس روزه می گرفت * یک دفعه بحالت تعجب و حیرت افتاد

و هر دو رفتند

سپس معلوم شد که بواسطه همین راستی که من گفتم او از کله اغنام الهی جدا شد هر چند در ظاهر نظر به رعایت برداشتن تظاهراتی میکرد ولی فهمید آنچه را که باید بفهمد و عجب در این است روزی برسبیل اتفاق یکی از مبرزین و روحانی ترین بهائیان این حکایت را از من شنید و رنجور شد و گفت شما چرا این راست را گفتید که او بلغزد و از طریق بهائی خارج شود گفتم اولاً من اینقدر علاقه مند نیستم که کسی بهائی شود و ثانیاً دینی که بر است گفتن نا پایدار بماند همانا پایه او بنا راستی است .

استقامت

سید باب استقامتی نکرد و قتی که باو تعرض شدید شد در بالای منبر شیراز در حضور جمعی رفت و علناً گفت مرا علمی نیست که ادعائی بر او مترتب شود و لعنت فرستاد بر کسی که مدعی اینگونه مقامات شود

عزیزم نیکو — علاوه از آنکه توبه کرد (۱) و توبه اش نزد علماء اعلام پذیرفته نشد چنانچه بعداً گفته اید عین عریضه را که بناصر الدین شاه در ایام ولایت عهدیش نوشته و در آن نیز استغفار و توبه نموده درج میکنم

(۱) تقریباً در بیست سال قبل چون میرزا عباس از دست توبه میرزا یحیی خسته شده بود امر داد که توبه نامه سید باب را طبع و منتشر نمایند تا تندب و تزلزل سید معلوم گردد که ازلی ها اینقدر بسید باب نبالند و افتخار نکنند .

عریضه سید باب ولیعهد

ووحی فدک الحمد لله که مثل آن حضرت را یتبوع رافت و رحمت خود قرار فرموده که رحم بر چاکران و ترحم بر داعیان می فرماید این بنده را مطلقاً علمی نبوده و نیست که منوط با دعائی باشد و ادعای نیابت خاصه امام ثانی عشر علیه السلام صرف قول باطل است و بنده را چنین ادعائی نبوده و نه ادعائی دیگر در هر حال تائب و مستغفرم و وجود خویش را ذنبی عظیم می شمرم مستدعی از الطاف شاهنشاهی و آن حضرت چنانکه بنده را از الطاف خود محروم نفرمایند

و توبه از را علماء اعلام پذیرفتند و بالاخره حکم مرتد فطری را درباره او اجرا کردند چنانکه در جواب توبه نامه او مرحوم سید علی اصغر شیخ السلام تبریز مرقوم فرمودند

پذیرفته نشدن توبه سید باب

سید علی محمد شیرازی - شما در بزم میمون و محفل همایون ولیعهد دولت بیزوال ایدء الله و نصره در حضور جمعی از علماء اعلام اقرار بمطالب چندی کردی که هر یک جداگانه باعث ارتداد شما است و توبه مرتد فطری مقبول نیست چیزی که باعث تاخیر در قتل شما شده شبهه خبط دماغ است که اگر آن شبهه رفع شود بلا تأمل احکام مرتد فطری بشما جاری خواهد شد حرره خادم الشریعه المطهره علی اصغر الحسینی (ابوالقاسم ابن علی اصغر الحسینی) و شاید عین خط توبه نامه سید را در جلد دوم کراور کنیم و میرزا نیز ادعائی علمی نکرده بود که استقامتی بر او لازم شود چه که استقامت فرع دعوت است بلی اگر اینگونه الواحی که پس از فوت او افتاب شده و نزد بهائیان منتشر گردیده دعوت باشد انوقت

می گوئیم که استقامت میرزا مانند استقامت انکسی است که در محبوسیت
افتاده و یا در چاهی سرنگون شده است

معروف است کسی بچاه افتاده بود و ناله می کرد دیگری
بالای چاه آمد و باو گفت ای صبر می کنی بروم دلو و طنابی
حاضر کنم و تو را از چاه بیرون کشم ؟ گفت اگر صبر نکنم
می توانم کرد

میرزا اگر می توانست بهر وسیله خود را تبرئه کند می کرد
و لیکن چون قضیه سیدباب را دیده بود که با توبه که کرده مهلتها
علماء اعلام پذیرفتند و بالاخره او را گشتند ایشان دیگر مرتکب
دعوت و ادعائی علنی نشدند و فقط خود را به یک نفر مسلمان
مظلوم معرفی می داشت و هر زمان هم يك نفر از استاंना (اسلامبول)
حرکت بفرستاد می نمود میرزا نوشتجات خود را از اینخانه بان
خانه می فرستاد و مخفی می نمود بلکه از اکثر محافظه کاری از
این شهر بان شهر می فرستاد و اینها از بدیهیات و مسلمیات نزد
خود بهائیان است حتی نماز نهرکتی را که در کتاب اقدس برای
امت خود نازل کرده است یا بواسطه آنکه نوشتجات میرزا از
اینخانه بان خانه و از این شهر بان شهر بطور خفیه فرستاده می
شد و مخفی می گردید مفقود شده که دست ولی امرالله کنونی
(شوقی افندی) باو نمی رسد و یا آنکه اساساً دروغ بوده و
چنین نمازی نداشته و یا آن که هنوز مصلحت نمی بیند نماز
میرزا را افتابیی کند تا امت شرق و غرب بهائی باو عامل شوند

شاهد قضیه آنکه تقریباً بیست سال قبل بهائیان نماز نهرکتی
را از میرزا عباس درخواست نمودند و چون خیلی اصرار و
الحاح داشتند میرزا عباس هم که در آن اوقات با میرزا محمد

علی برادرش در سر اندوخته های پدر زد و خورد داشت در جواب آنها نوشت * که نماز نه و اکتی را میرزا محمد علی با سایر چیز های قیمتی هزیدیده است |

بازی مقصود از استقامت بود که فرع دعوت است و اصلا دعوتی نکرده بود تا استقامتی بر طبق او بکنند و هر اوحی که در آن دعوت و ادعائی باشد بعد از میرزا افتابی شده حتی کاغذی را که برای شیخ عبد الرحمن کرکوتی که شخص بی اهمیتی بود نوشته است و آن مراسله نزد بهائیان معروف بکتاب هفت وادی است در آنجا میگوید * این بنده خود را در ساحت یکی از احبای خدا معدوم میدانم و مفقود می شمرم تا چه رسد در بساط اولیاء فسبحان ربی الاعلی *

کتاب هفت وادی

مخفی نماند کتاب هفت وادی و چهار وادی (که خوب بود او را یازده وادی نام نهند) کتابی است که میرزا برای شیخ عبد الرحمن کرکوتی نوشته است و چون آن شخص از مشایخ تصوف بوده عینا مصطاحات عرفا و صوفیه را بدون يك کلمه تحریف از کتب آنها استخراج نموده و برای شیخ مذکور فرستاده است * شاید او را بدینوسیله بخورد مشفق و دوست نماید

و شکفت نیست بهائی زادگان از این کلام منقبض و رنجور شوند چه که آنها اطلاعی از کتب ندارند و کلمات عرفا و صوفیه را ندیده اند * و لیکن نگارنده که به کتب آنها واقف و به مصطاحاتشان مطلع میدانم که آن یازده وادی با استثناء صفحه آخر آن جمیعاً عین عبارات و کلمات عرفا است و آن صفحه اخیری که میرزا از معلومات شخصی خود در هفت وادی بان افزوده

معنی کنجشك است که در معنی کنجشك میفرماید
 آنچه از بدایع فکر در معنی طبر معروف که به فارسی او را
 کنجشك مینامند ذکر فرمودند معلوم و محقق شد گویا براسرار
 معانی واقف شده اند ولیکن هر حرفی را در عالمی باقتضای آن
 مقصودی مقرر است بلی سائلین از هر اسمی رمزی و از هر
 حرفی سری ادراک می نمایند و اینحر وفات دو مقامی اشاره
 بتقدیس است (ك ۱) ای كف نفسك عما یشتهیه هویك ثم اقبل
 الی مولیک (ن) نزه نفسك عما سویه لتفدی بروحك فی هویه
 (ج) جناب جناب الحق ان یبقی فیک من صفات الخلق (ش)
 أشکر ربك فی ارضه لیشکرك فی سماؤه و انکات السماء فی عالم
 الاحدیه نفس ارضه (ك) کفر عنک الحججيات المحدوده لتعرف
 مالا عرفته من المقامات القدسیه و انک لتوسیع نعمات هذاطیر
 الفانیه لتطلب من الأوس الباقیه الدائمه و تترك الكؤب الفانیه الزائله
 و السلام علی من اتبع الهدی

و قدری از اول و آخر کتاب چهار وادی نیز ذکر میکنم
 شاقارین بحسن ترصیع و تلمیح میرزا واقف شوند که مفر و ات
 کلمات عرفا و صوفیه را بچه تکلف و تصنعی ترصیع و تدوین
 نموده است

اول چهار وادی

هوالمزین المحبوب ای ضیاءالحق حسام الدین راد کافلك
 درکان چه تو شاهی نزاو نمیدانم چرا بکمر تبه رشته صحبت را

(۱) در اینجا بهائیان میتوانند باعجاز میرزا و قوه بحیطه او در
 علم استدلال کنند و بر هانشان امکه بقوه اعجاز کف فارسی را بدل به کاف
 عربی فرموده است !

کسی بختند و عهد محکم مودت را شکستند مگر خدا نکرده قصوری
در ارادت بهم رسید و یا قنوری در خلوص نیت پیدا گشت که از
نظر محو شدم و سهو امدم

چه مخالفت بدیدی که ملاحظت بریدی * مگر آنکه ما ضعیفیم و تو احتشام داری
و یایک تیر از کارزار بر کشتی مگر نشنیده اید استقامت
شرط راه است و دلیل ورود بارگاه ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا
تتنزل علیهم الملائکه و دیگر میفرماید فاستقم كما امرت لعلکم مستقرین
بساط وصول را این سلوک لازم و واجب است * من آنچه شرط
بلاغ است با تو میگویم * تو خواه از سخنم پند گیر خواه مال *
اگرچه زیارت جواب نامه ننموده مگر ارادت نزد عقلا خطا و
بیجا است ولیکن محبت بدیع ذکر و قواعد قدیم را منسوخ نمود
و معدوم کرد

قصه لیلی مخوان و غصه مجنون * عشق تو منسوخ کرد ذکر اوائل
نام تو میرفت عاشقان بشنیدند * هر دو برقص آمدند سامع و قائل
من سر هر ماه سه روز ای صنم * بیگمان باید که دیوانه شوم
هان که امروز اول سه روز است * روز فیروز است نی فیروزه است
شنیدم برای تبحبت و تدریس به تبریز و تغلبش حرکت
فرموده اید و یا برای عروج معارج بسندج تشریف برده اید
الی آخر

آخر چهارواهی

مدنی است که این نوشته را بیاد شما شروع نمودم و چون
کاغذ قبل ملاحظه نشد قدری ابتدا کله و شکایت رفت ولیکن توقیع
تازه رفع نمود و سبب شد که رقه را ارسال نمایم لکن حب بنده
در آن حضرت احتیاج اظهار ندارد و کفی بالله شهیدا و در خدمت

جناب شیخ محمد سلمه الله تعالی باین دو فرد اکتفا نمودم معروض دارند * من کوی تو جویم که به از عرش برین است * من روی تو بینم که به از باغ جنان است * افا عرضت امامة لعشق علی القلم * ابی ان یحذلنها فصار منصمقا * فلما افاق قال سبحانک انی تبت الیک و انا اول المستغفرین و الحمد لله رب العالمین * شرح این هجران و این خون جگر * این زمان بگذار تا وقت دگر * خوشتر ان باشد که سر دلبران * گفته اید در حدیث دیگران * فتنه و آشوب و خون ریزی مجور * بیش از این از شمس تبریزی مگو * و السلام علیکم و علی من طرف حوالکم و فاز ببقائکم آنچه بنده از پیش عرض نمودم مکس مبل فرمود این از خوبی (۱) مرکب می شود اگر چه سعدی در این مقام فردی ذکر نمود * من دگر چیز نخواهم بنویسم که مکس * زحمت می دهد از بسکه سخن شیرین است * دیگر دست از تحریر عاجز شد النماس می نماید که بس است لهذا می گویم سبحان ربی ورب العزة عما یصفون * این که وقت خوانندگان را بقرائت تحریرات فوق ضایع نمودم و اول و آخر کتاب چهار وادی را ارائه دادم برای ان بود که بدانند کسی که برای شیخ عبدالرحمن گرکوتی کمنامی که حتی در میان متصرفه هم معروفیت ندارد این طور عربضه نکازی کند بمملوک و سلاطین عصر خود خطابات شدید که ان روز نبوده و امروز نرد بهائیان افغابی شده امیفرستند

(۱) خاطر قراة محترم را بحسن ترصیح و تلمیح میرزا متوجه میکند که علاوه از آنکه مطالب و شواهد باید دیگر مرتبط نیستند در خاصیت مرکب نیز اشتباه کرده زیرا مرکبی که شیرین باشد و قابل خوردن مکس شود معیوب و بد است و مرکب خوب بالضروره تلخ است

نفوذ

نفوذی که بهائیان باو خیلی می بالیدند و اعظم معجزات می شمردند و بمن می گفتند نصف اهالی امریکا و ثلث مردم اروپا باین امر مؤمن شده و در ایران اغلب وزراء و رجال و اعیان و اشراف بهائی هستند و من ساده لوح چون این حرف را از هر کدام ان ها می شنیدم مانند خیر تواتر او را تلقی کرده و باور می کردم و مخصوصاً یکروز یکی از مبلغین تبریز میگفت عظمت امر بهائی را بین که سرکار اقا (میرزا عباس) در یکی از شهرهای اروپا در مجمعی خطابه خوانده که هفتاد هزار نفر از روز ایمان آورده اند و روز دیگری از مبلغین در مجمعی میگفت * در انگلستان هر ساله تجدید تعداد جغرافیائی نفوس را میکنند چون بر خوردند باینکه مثلاً تعداد مسلمین امسال یک کروم کمتر از پارسال شده و تعداد مسیحی نیز نیم کروم کمتر گردیده و تعداد سایر ملل نیز هر یک به تناسب خود در هر سال کمتر از سال قبل می شود و بدین علت باید تجدید دفاتر کنند و عده نفوس جغرافیائی امسال با سال قبل خیلی اختلاف بهم میرسانید علت را می پرسند گفته میشود آنچه از عده نفوس سایر ملل میگذرد بعد نفوس بهائی می افزاید چه که ان ها روز بروز بهائی میشوند و عده اینطایفه ساعت بساعت بیشتر میگردد

از اینجهت وزراء انگلستان مقرر داشتند که این جغرافیائی موقتاً موقوف شود تا چند سال دیگر کار یکسره گردد و همه بهائی شوند

اقای نیکو - این عبارتی است که از یک نفر مبلغ بهائی مشهور در حضور جمعی مبتدی شنیدم و اگر کسی باور نکند

گوینده همین کلام را باو معرفی میکنم تا برود و از همان شخص
مطالب عجیب تر و اغراقهای سخت تر بشنود
باری غرض آنست که بهو و جنجال اینطایفه چنان وانمود
نیکردند که عده نفوس بهائی زیاد شده یعنی نفوس این امر شدت
دارد

مثلاً مجله نجم باختر بمن میدادند که قرائت کنم میدیسم
تمام توصیف از پیشرفت این طریقه بهائی است که در فلان ممالک
امالی چطور در صدد جستجو و تحقیق برآمده اند و مردم فلان
اقلیم چسان یکدفعه بیدار شدند

و همگی از باده محبت الله سرشار شدند و در فلان کشور چه شد
و مشرق الاذکار بهائیان در خطه امریک چه ترتیب و چه ترکیب بنا
شده است

و البته اینگونه مطالب که در مجله نوشته شود و مانند من
شخص بیخبر تازه واردی که نه باین گونه دعایس و تبلیغات سابقه
داشته و نه باین قسم دروغ گوئی و دروغ نویسی آشنا بوده البته
باور می کند چنانچه من باور کرده بودم و وارد شدم ولیکن
بعد از چند سال فهمیدم که تمام آنها کذب بود و نویسنده مجله
نجم باختر فقط یک نفر بهائی ایرانی است که مزدور شده است هر چه
باو دستور میدهند بنویسد

اما در عوض آنکه دیگران وارد در این طریقه شوند اشخاصی
که سابقاً در این طریقه بوده اند بر گشته اند و هر کدام بنوبه
خود بیدار گردیده این افسانه های هیچ و بوج را ترك گفته اند
و چون میرزا عباس شخص زرنگ زبرکی بود هر کدام از بهائیان
و مبلغین را که بی برده بود آنها نیز فهمیده اند و دیانت حقه

را از دیانت حقه بضم حاء تشخیص داده اند به بروز الطاف و اظهار محبت کاهداری میکرد که مبادا فساد برگشتن آنها در جامعه بهائی بیشتر و اثر خود

چنانکه میرزا ابوالفضل کلپایگانی را که در اواخر فهمیده بود گول خورده و مخصوصا در قاهره مصر گفته بود * ان افندی رجل سیاسی و خدعنا بروحانیه * همین محبت ها کاهداری کرد تا عمرش درگذشت و همچنین سایرین را کاهداری میکرد و وقتی عمرشان نیز در میگذشت مناجات بالا بلندی که تمام وصف حالت ایمانیه او بود برایش میگفت تا سایرین نفهمند و تصور کنند که ان هم از اغنام الهی بوده

مثل مرحوم ادیب که باصطلاح بهائیان از ابادی امر الله بود و شخصا او را ملاقات کردم و فهمیدم بهائی نیست و خودش نیز نادم بود ولی چون اواخر عمرش بود نتوانست اظهار عقیده کند تا فوت شد — فوری يك مناجات مفصلی برایش نوشت و حاجی امین نیز مأمور بقرائت و خواندن ان مناجات در جماع و محافل بود

والبتّه طریقه عقل و کیاست و هوش و فراست نیز همین است کسیکه بنیانی بر پا کرد و طریقه احداث نمود که جمعی را تابع و مرید خود کند که خود و عائله اش از آنان الی الابد استفاده نمایند باید بهر قیمتی شده نفوس مهمه را کاهداری کند چه که از برگشتن يك نفس مهم بخل عمده بجامعه وارد میشود چنانکه عمده سبب بیدار شدن و آگاه گردیدن من چون بحقیقت بنگری ادبار و برگشت نفوس مهمه بهائی از قبیل * اقا سید مهدی دهجی * و اقا جمال بروجردی * و میرزا اسدالله اصفهانی *

و حاج محمد حسین خراطومی * و میرزا آقا جان حام الله *
 و حاج محمد حسین کاشی * و حاج حسینعلی فطرت جهرمی *
 و سید محمد افغان * و میرزا علی اکبر رفسنجانی * و خیر الله
 افندی سوری * و دکتر امین فرید * و تمدن * و مستراسیراک
 امریکائی * و ست اوام * و غیر هم بوده است گویانکه ان اشخاص
 بر کشته چندین سال قبل بوده اند و آنان را ملاقات نکرده ام و
 یا در همین عصر بوده هستند و ملاقاتشان اتفاق نیفتاده اما همان
 سخن بر آشتن و اذبارشان را که شنیده ام در من تاثیر کرده و
 موجب توبه و تدارک شده است

از اینجهت امید وارم همین بیانات و حکایات من نیز سبب
 توبه و تدارک ان مرغان معصومی شود که بخوبال دانه سعادت و دیانت
 در این دام شوم شقاوت و اهانت افتاده و یا می افتند

باری سخن در اینجا بود که میرزا عباس اینگونه اشخاص
 را با سوء سابقه و فساد اخلاق چنان کاهداری میکرد و هر روز
 برایشان اوجی نازل می نمود و تشویقشان می کرد و اگر کسی
 از محرمان ماو میگفت که فلان کس این عیب و این نقص و این
 فساد اخلاق را دارد چرا اینهمه لوح برایش میفرستی و این
 اندازه او را مشمول عنایت و محبت خود قرار داده بعدر های
 بد تر از کناه و عندر های امیخته به اشتباه متشبت شده مثلا باو
 میگفت هر کس مرضش بیشتر است نسخه بیشتر لازم دارد

پرده پوشی میرزا عباس از فساد اعمال و اخلاق میبغین
 بهائی بروی پرده افتاد و افتابی شد بقسمی که همگی بهائیان
 تصدیق دارند که سرکار آقا [میرزا عباس] میدانست فلان مبلغ
 در فلان شهر چه کرده و با دختر کی جمع شده است و فلان

مبلغ در فلان نقطه با زن کی مقاربت نموده — و آن دیگری در فلان نقطه مال که را غارت کرده — چه که همه شکایات و راپرت ها برای او میرفت معینا در جواب برای همان مبلغ که مرتکب اینگونه جنایات شده ایها الرجل الکریم میتوشت با او را قائد جیش [۱] عرمرم میخواند — چه که او کارش باحسن اخلاق یا سوء اعمال احدی نبود او میخواست از عده اغنام پدرش چیزی کاسته نشود که موجب خسارت گردد

و با آنکه صد ها مراض شکایت از آن مبلغین خیانت کار برایش میرفت اعتناء نمیکرد و ترتیب اثر نمیداد چه که از آن ها تبلیغ می خواست نه تقدیس و هر يك از آن مبلغین که قضایا را فهمیده بودند فقط برای ادراك همان الذائد و شهوات تااخر ثابت و باقی ماندند

و آنانکه با عاطفه و وجدان بودند و دانستند حقیقتی در کار نیست اگر اواخر عمرشان بود خاموش ماندند و به اصطلاح حضرات مخمور شدند و اگر عقاید خود را اظهار نمودند بقول حضرات بیوفا گردیدند و منجمله از بیوفان یکی اواره است

تبصره

اواره نویسنده کتاب کشف الحیل در اوقاتی که مبلغ بهائیان بود و در حقیقه چشم نیاز مندی و امیدراری باو گشوده بودند و از رئیس و فرؤس و تابع و متبوع وزن و مرد باواحترامات فائقه می نمودند و تصدیق داشتند که در داخله خود چنین شخص فاضل و تحریر کاملی ندارند پیوسته از تحریر و تقریر وی

[۱] در لوح سیرزا محمود فروغی است



اواره نویسنده کتاب کشف الحیل

استفاده ها میکردند منجمه او را وادار کردند کتاب تاریخی بر
 وفق دستور العمل و میل حضرات بنویسد ایشان نیز در آن اوقات
 کتاب تاریخی باسم [کواکب الدریه] نوشتند و در موفقیکه در
 مصر مشغول طبع او بود کنار نگارنده بحیفا افتاد پس ازینبرائی
 شایانی که جناب شوقی افندی از من نمود و پدرش جناب میرزا
 هادی چقدر ملاحظت و محبت میکرد و پسر و پدر هر دو مراقبت

داشتند که بنکارنده بد نگردد استعدا فرمودند تقریظی به کتاب
 اوازه شویم بنده نیز به پاس احتراماتشان همان اوقات تقریظی
 نوشته و به جناب میرزا هادی دادم که در مصر جهت نویسنده
 تاریخ فرستاد و آن تقریظ در آخر جلد دوم تاریخ طبع شد .
 در آن تقریظ باینکه من توصیف کتاب نکرده بلکه توصیف
 شخص مؤلف را نموده ام و مؤلف نیز در کتاب کشف الحیل
 خود آن تاریخ را بکلی لغو کرده اینک من نیز که تقریظ نویس
 آن کتاب بوده ام تصدیق دارم که اغلب مندرجات آن تاریخ
 مجهولاتی است که نویسنده آن کتاب را بتدوین آن گماشتند و
 ابداً صحت ندارد که در اثبه مورد استشهاد واقع شود .
 باری سخن در اینجا بود که این امر تفرقی ندارد تا
 مورد استدلال مبلغین بهائی وارد کرده بلکه برهان بطلان که
 زوال و فنا و عدم پابرداری است در او بکمال ظهور جلوه کر
 است چه از وقتی که من با حضرات ائمه گرفته و وارد درانها
 بودم الی کنون امام زاده معصوم و گلستان جاویدی از لاشه
 امواتشان بر شده و در تقریظهای جدید الورد در آنها وارد نیست که بتوانند
 در مقابل اینهمه اشخاصی که از آنها مرده لاف اولانده نفر را معرفی کنند
 و انصافاً خیلی وقاحت و بی شرمی لازم است که این نفوذ
 میرزا را کسی به تفرقه کلمه احمدی و شریعت محمدی ترجیح
 دهد بلکه تشبیه و مقایسه نماید چرا که از دعوت ان حضرت سی سال پیشتر
 نکذت که دو تلت کره زمین در تحت نفوذ اسلام وارد شدند
 و اگر بعضی متعصبین بهائی بگویند ان استیلاء بقوت زور و شمشیر بود چنانکه
 میگویند در جواب میگویم ان شمشیر نیز از غلاف نفوذ و حانیت بیرون آمد

تأیید گفتار

علاوه از آنکه خیلی از بهائیان را بنکارنده میشناسم که از

این امر بر گذشته اند و در نظر سایر بهائیان مخموم بشمار میروند
 اوقاتی که در بمبئی بودم یکی از بهائی زادگان یزدی که پدرش
 را در این راه کشته بودند و او نزد بهائیان شهید زاده معروف
 بود و بر حسب قاعده و عادت شهیدزاده بایستی بهائی دو اتشه باشد
 اتفاقاً از روسیه با رویا و از اروپا بحیفا و از حیفا به بمبئی آمد و
 مرا ملاقات کرد دیدم با یک چهره افروخته و دلسوخته میگفت
 فلانی پدران بیچاره ما عجب فریبی خوردند ما که طفل
 بودیم و در آن اوقات نبودیم همینکه بزرگ شدیم فقط تعریف و
 توصیف از جمال مبارک [میرزا] و از سرکار اقا (میرزا عباس)
 می شنیدیم که اینها خودشان را چگونه فدای اسایش عالم انسانی
 کردند و این طریقه بهائیت را که موجب سعادت بشر است
 تاسیس نمودند هر چه در عشق آباد و یزد و بادکوبه و غیره بودم
 جز سوء اخلاق و دزدی و بی عفتی از اینطایفه ندیدم نکایت
 نزد هر که می بردم می گفت مرکز امر و ولی امر الله مقدس و
 منزله است باید باو ناظر شد من هم خیال می کردم شاید
 اینطور باشد

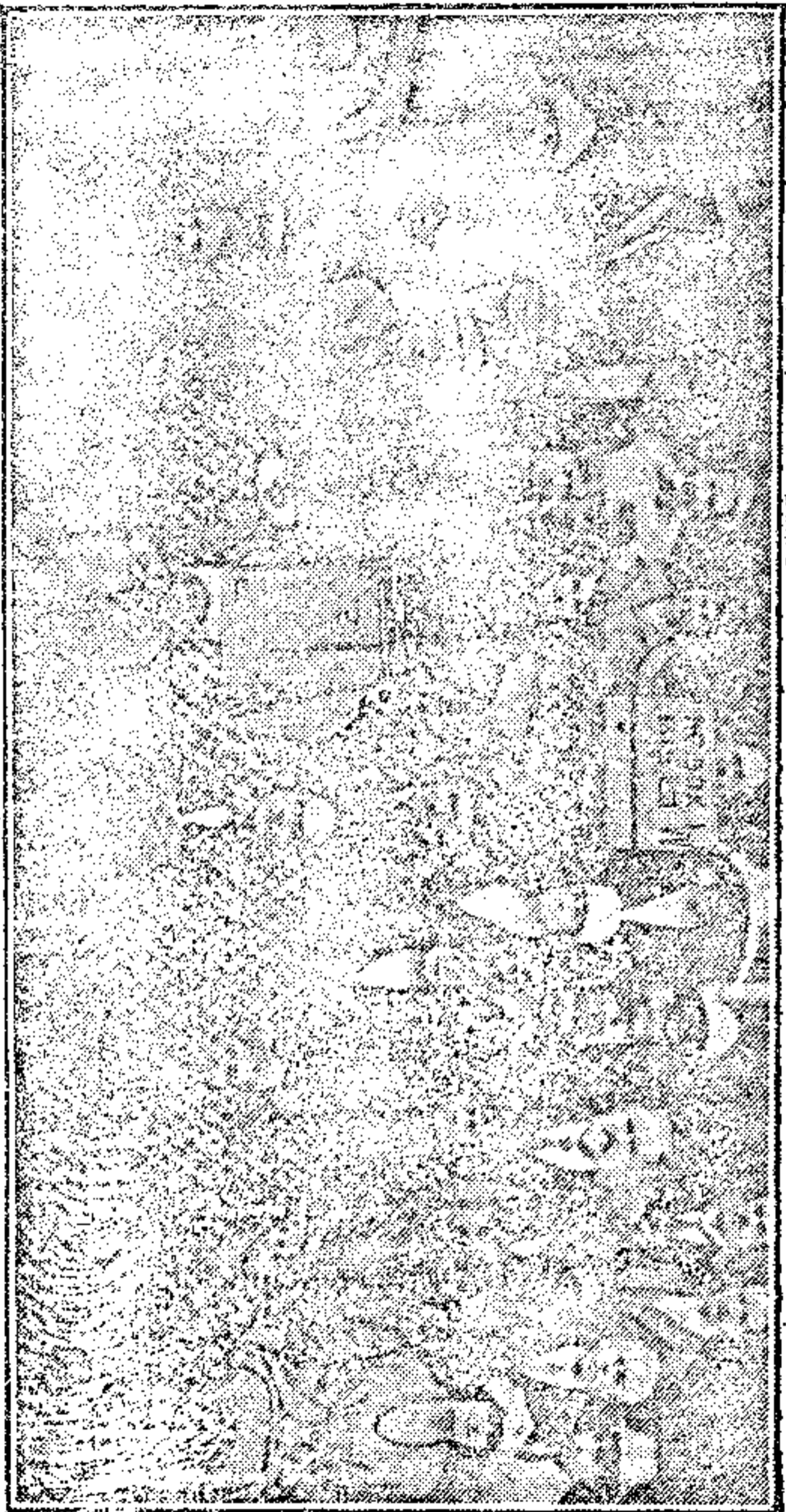
تا اینکه روزگار قسمتم کرد و در حیفا رفتم و شوقی افندی
 و دامادان سرکار اقا (میرزا عباس) را دیدم و هر چه باید
 فهمم فهمیدم

اولاً تا چند روز نمی دانستند من کی هستم و چه کاره ام
 بگمان آنکه بهائی لات لوتی هستم بالینکه میدانستند شهید زاده ام
 اعتنا و احترامی بمن نگذارند وقتی بی برونگ که من تاجر معتبر
 پول داری هستم * محترم شدم و مورد احترام و نوازش
 واقع شدم

بالاخره فلانی هیچ عاطفه انسانیت در مرکز امر ندیدم چه
 که پدران ما و زنهای بیوه یزد نظر به تضییقات سابق عکاکه اینها
 درجه مضبقه بوده اند برای انها پول میفرستاده اند اکنون هم
 بهمان عادت دهشاهی دهشاهی جمع میکنند و از خوراک ضروریه
 خود میدزدند و به حیفا میفرستند تا آنها عیش و نوش کنند و دارای یازک
 اتومبیل و اصطبل و عمارات و اشیاء نفیسه شوند و دخترانشان
 را با اروپا برای تحصیل و عشرت فرستند اما همان زنهای بیوه
 بدبخت یزد قاهر نشوند طفل خود را بیک مدرسه ابتدائی سه
 کلاس یا دبستانی بفرستند که سواد دار شوند اگر اینها روحانیت
 و مروت میداشتند یازک ذره ترحم و انسانیت بمشامشان میرسید
 چنین پولی را چگونه قبول می کردند ان بیچاره بدبخت کور
 کورانه و بیخبرانه میدهد این بی انصاف که خود مطلع است این
 پولها چه قسم جمع می شود چگونه می گیرد

باری ان شخص نازنین بدین واسطه و جهات دیگر این
 دین ابائی را که پدرش شهیدان راه شده بود ترك کرده و اکنون
 در طهران است و هر چه بهائیان نزد او رفتند که او را رجعت
 دهند ممکن نشد این است نفوذ شدید امر بهائی ۱۱ و همین بهائی
 زاده عده بهائیان انگلیس را بمن گفت که باسم ده دوازده نفر
 هستند که گاهی مجتمع میشوند و ما عینا عکس همان اجتماع را که رفقای
 خود را نیز دعوت کرده اند تا جمعیتی تشکیل شود بدست آورده
 در اینجا طبع میکنیم

و همچنین یکی دیگر از بهائی زادگان مقیم عشق آباد که
 فعلا در طهران است یکروز نزد آمد و قهش زیادی بهمیرزا
 و میرزا عباس داد از انجائی که نکارنده و ذالت اخلاقی و شثیمه



« چایمان لندن »

و فحش را ولو بهر کس غیر جائز و مستحسن نمیدانم نخست
وی را از فحاشی ممانعت نموده سپس پرسیدم سبب این فحاشی
چیست ؟

گفت برای آنکه بدروغ آمدند و مردم را فریب دادند و
باعث سفاک دماغ بعضی مردم بیچاره شدند و جمعی بیگناه را از
قبیل اباه من و غیر مرا به محنت و ذلت و بدبختی دچار کردند
و اکنون نیز نوازه ان ها مردم را رها نمیکنند و چون زالو خونشان
را می مکند

گفتم چه باعث شد که تو بهوش آمدی و از طریقه ابائی
خود که طریقه بهائی بود برگشتی ؟ گفت چند لوح از عبدالبهاء
(میرزا عباس) خواندم که صریحاً وعده داده بود که من بعشق
آباد میایم و آمدن در مشرق الاذکار عشق آباد حتمی است و بدین
جهت بهائیان عشق آباد مانند من یقین داشتند که عبدالبها بعشق
آباد میاید چرا که نص صریح او را امر محتموم و وعده غیر مکذوب
میدانستند موقعی که خبر فوت عبدالبها بعشق آباد رسید من بهوش
آمدم و ترك ان طریقه را چنان گفتم که اکنون می بینی

و دیگر از جمله نفوذ کلام میرزا انست که تقریباً بقدر
کتاب اقدس و ایقان برای حاج میرزا هادی دوات آبادی در الواح
نوشته و او را دلالت باطاعت خود نموده و در آخر کار بالتماس
رسیده است معهدا اثر و ثمری نه بخشید که نگارنده يك قسمت
از اوحی را که شکایت مشارالیه را در او مرقوم داشته برای
نمونه و غرض دیگر که ذیلا معروض میافند ذکر میکنم
در صفحه هفتم کتاب طرازات منظمه بمبئی — هادی

دوات آبادی را بصایح مشفقانه و مواعظ حکیمانه نصیحت نمودیم که شاید از شمال و هم بیهین یقین توجه کنند و از موهوم بشری قیوم اقبال نماید و بانوار حضرت معلوم فائز شود نصائح قلم اعلی در صخره صما اثر نمود و تهری ظاهره حال جمعی بمثابه حزب شیعه ترتیب داده و باغواای ان نفوس غافله مشغول و بر اصنام اسماء معتکف سبحان الله حزب قبل از تجارت اسماء چه ربیحی تحصیل نمودند و بچه فوزی فائز گشتند در یوم [۱] جزاء کل در حقیف سدره منتهی محروم مشاهده شدند و شجره [۲] مبارکه را بآبادی بنی و فحشاء قطع نمودند و بر منابر بلعن و سب مشغول بوده و هستند انظر کیف جعل الله اعلیهم اسفلهم و اسفلهم اعلیهم نفسی از اهل سنت و جماعت در جهتی از جهات ادعای قائمیت نموده و الی حین قریب صد هزار نفس اطاعتش نمودند و بیخدمتش قیام کردند قائم حقیقی بنور الهی در ایران قیام برامن فرمود شهیدش نمودند و بر اطفاء نورش همت گماشتند و عمل نمودند آنچه را که عین حقیقت گریانست

غرض دیگر نکارنده اینست که میرزا در اینجا که میگوید (جمعی بمثابه حزب شیعه ترتیب داده و باغواای ان نفوس غافله مشغول) حزب شیعه را اغوا شده میداند و ائمه دین را نمود بالله نفوس فریبنده می پندارد که حزب شیعه را از مذنب سنت و جماعت تجزیه کردید و آنها را اغوا نمودند من در این قسمت بمیرزا اعتراض ندارم که چرا چنین

عقیده را ابراز میکنند البته در عقیده خود آزاد است فقط اعتراض نگارنده در این قسمت است که چرا اخباری که از همین ائمه دین رسیده است با اندک توافقی که شاید با صدمن سریش هم مقصود و مدعای او نمی چسبند استدلال میکند و در آنجا مخبر را تقدیس کرده و امام ممام می نامد اما در اینجا حزب شیعه را اغوا شده میداند ۱۶

اما از جناب میرزا اینگونه مسائل شکفت نیست زیرا او در عرب عرب است و در عجم عجم نزد سنی سنی است و نزد شیعه شیعه است و بطوری این دستور مسلم و معمول بوده که هنوز هم مراعات میشود و در این مدت ۶۰ سال دو نفر سنی را در تمام فلسطین با خود همراه کرده اند و فریب داده اند همیشه محامد و اوصاف خلفاء را بانها میگویند

و آن لوحی را که میرزا عباس برای طرد برادر خود میرزا محمد علی نوشته بود مشهور بلوح هزار بیتی در آن لوح طعنه بخلیفه ثانی زده بود و برادر را در تکرار کلمه (۱) حسبتا کتاب الله یرو خلیفه ثانی قلمداد کرده بمحض این دو نفر سنی که مبادا بمضمون آن واقف گردند برچیدند و از میان برداشتند تا مبادا انها مطلع شوند که نسبت بمقام خلافت جسارتی شده است

برهان دیگر نفوذ میرزا آنکه در صفحه ۸ کتاب طرازات میگوید — از ورود این مظلوم در زوراء الی حسین بمشابه امطار الواح مقصود عالمیان بر اهل ایران ناریده معذ لك آگاه نشدند و

(۱) میرزا محمد علی میرزا عباس را قبول نکرد و گفت کتاب اقدس مکفی است میرزا عباس هم او را طرد نمود و گفت در موقع نص خلافت علی نیز عمر همین کلمه را گفت در آن لوح هزار بیتی خیلی طعن و سرزنش بمیرزا محمد علی میزند

در غفلت و شقاوت قدیم خود باقی و برقرار و اگر این عنایت از انشطر باین جهات توجه می نمود حال کل را مقبل الی الله مشاهده می نمودند

در اینجا دو مطلب استغفار میشود * یکی آنکه هر چه میرزا الواح نوشته و فرستاده بی ثمر بوده و کلامش نافذ نشده است که باو مومن شوند و اینکه میرزا عباس در خطابه های خود در امریکا و اروپا میگوید بسیاری از اهل ایران مومن شدند و تعالیم او را پذیرفتند دروغ است و مطلب دیگر که از بیان میرزا استغفار میشود این است که اگر میرزا در اقلیم دیگر غیر از زورا می بود و نوشته جانی برای اهالی زورا میفرستاد کاملاً باو مومن میشدند و باو میگردیدند و لکن چون خودشان در زورا تشریف دارند فرمایشاتشان تاثیر نمیکند ! * از این مطلب من خیلی متعجبم و قضاوتش را بخواننده وا میگذارم

نیکو جان میرزا در خاک فلسطین و عراق غیر از اظهار ابلام و ایمان و روزه گرفتن و اقامه صلوة در خلف امام جمعه هکا دعوتی نکرد فقط دعوتش در سرس بروی اوراق بود آن اوراق را نیز از این جمعیه بلان جمعیه و از این خانه به آن خانه مخفی می داشتند نه تنها خود دعوتی در آن حدود نداشت بلکه مبلغین و احباب نیز حق تبلیغ در خاک عثمانی نداشتند پرسیده می شد چرا در آن حدود تبلیغ نمی کنند ؟ میگفتند جمال مبارک (میرزا) تبلیغ را در این حدود حرام فرموده است چون با دولت معامله بسته مادم که در خاک او ساکن است تبلیغات مذهبی نکنند و آن بهائی بی خبر نیز که از سر قضیه آگاه نبود بدین حرف قانع میشد

در صورتیکه علت اصلی تبلیغ نکردن در خاک فلسطین فقط بواسطه محافظه کاری خودشان بود که مبادا از داعیه آنها مسلمین آن حدود وانف و مطامع گردند و ما عین نوشته میرزا عباس را که برای شیخ فرج الله در مصر نوشته بود قبلا درج نمودیم که قارئین محترم حقیقت را دریابند

بالاخره نتیجه نفوذ میرزا و قوه روحانیه او در این مدت هشتاد سال در خاک فلسطین صفر [هج] و در سوریه نیز صفر و در مصر باستانی مهاجرین ایرانی پانزده نفر و در انگلستان دوازده نفر و در فرانسه پنج نفر و در سویس دو نفر و در المان پانزده نفر و در امریکا صد نفر و در تمام هندوستان نود نفر و در تمام ترکستان و عشق آباد که معبد ساخته اند پانصد نفر و در تمام مملکت برما یکصد نفر شده است اینکه میرزا عباس در الواح خود مکرر برای تشجیع و اغفال بهائیان بدبخت ایران مینوشت شرق منور شده و غرب معطر و همه در ظل تعالیم جمال مبارک وارد شده اند همین عده اشخاص قلیل هستند و اما ایران که جامعه بهائی را تشکیل داده است

و میرزا عباس جمعیت بهائی ایران را مصیبه و دام خود قرار داده بود که بدین وسیله در قلوب امریکائیان و اروپائیان تصرف کند و آنان را به جمعیت موهوم بهائی ایرانی فریب دهد و تبلیغ نماید شاید آنها که مادی اند نظر باینکه در ایران جمع کثیری بهائی متحد و متفق هستند اگر اظهار تمایل و محبتی نمایند برای مادیات آنها چه از حیث تجارت و چه از حیثیات دیگر نافع باشد و بر روی همین اصل و مقصد نیز این اشخاص معدود در اروپا و امریکا اظهار توافق و تمایل می نمودند چون خوش

بختانه بفرض خویش نابل نشد تا عده آن ها بیست سال است که تجاوز نگرده و افزوده نشده

حتی خود میرزا عباس که در سنه ۱۳۳۰ با آمریکا رفت و سه سال تمام در آن حدود و اروپا توقف کرد نتوانست بعد از آن چیزی بیفزاید بلکه چند نفری هم برگشته اند

و اصل قضیه آمریکا آن بود که خیرالله افندی سوری تقریباً ۲۰ سال قبل با آمریکا رفت و جمعی را بهین حرفها فریفت که در ایران چه جمعیت ها هست و چه مجامع مهمی بهائیان دارند و ثلث ایران بهائی شده بعضی آنان نیز بهین ملاحظه که اجتماعات منافع مادی آن ها را تامین میکند قبول این مسلك و طریقه را کردند و چون در این مدت دیدند که خبری نشد و اجتماعاتی نیست توقف کردند و زیاده تر نشدند حتی کوشش ها و تبلیغ های سه ساله خود میرزا عباس در آن جا مفید واقع نشد

باری سخن در جمعیت بهائیان ایران است از بس بهر و جنجال عده آنها را زیاد قلم داد کرده بودند بخود مرکز (شوقی افندی) نیز مشنبه شده بود از اینجهت امر داد احصائیه بگیرند تا بیت العدل را تاسیس نماید همینکه احصائیه گرفته شد و مرکز حیفا رسید دید که قابل ذکر نیست در صورتیکه در احصائیه که گرفته همه طبقه را نوشتند یعنی انهایی را هم که خود بهائیه قبول نداشتند و میدانستند که حقیقتاً بهائی نیستند و برای مصلحتی با آنها مرادوه دارند محض سیاهی لشکر و سرور قلب ولی امرالله شوقی افندی در ردیف بهائیان وارد کردند و نوشتند معیناً شوقی افندی دید که هزار يك آنچه منظور نظر او بوده نیست امر باستتار و اختفای احصائیه داد تا با سایر بهائیان مطلع شوند و مخموم کردند

نکارنده در جلد دوم این کتاب عده بهائیان ایران را شرح می‌دهم و شاید مقتضی شود اسامی آنها را نیز می‌نویسم تا معلوم شود که چند صفحه مختصری از کتاب باسم آنها بیشتر سیاه‌نمی‌شود * در اینجا بطور اختصار و جمله معترضه اشاره از نویسنده کتاب نقطة الکاف میکنم

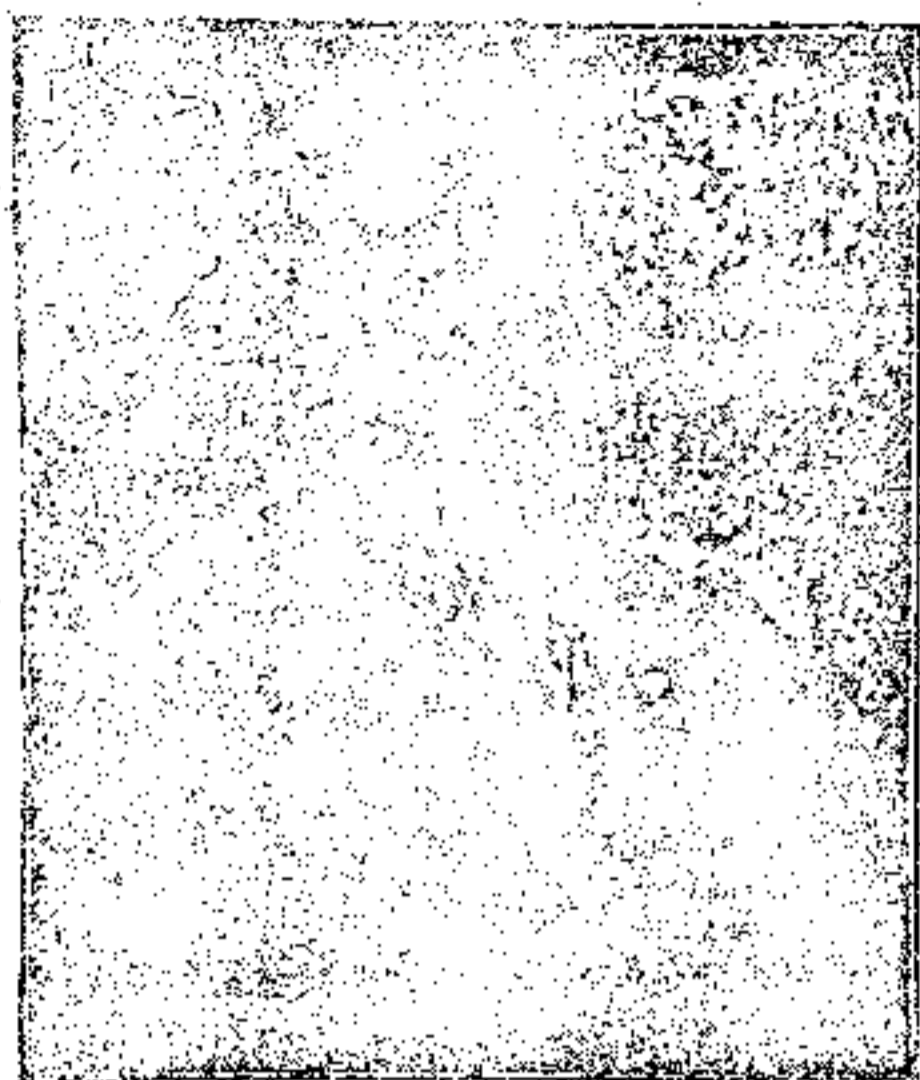
مستر ادوارد براون را چه باید کرد ؟

علامه شهیر مستر براون مستشرق انگلیسی که درجات فضل و معارف پروریش بهمراه دنیا عموماً و ایرانیان خصوصاً واضح و روشن است در خصوص اینطایفه تفقد و جستجوئی نمود و استقصاء کامل حاصل فرمود و علاوه خود میرزا رادرا عکاو میرزا یحیی را در قبریس ملاقات کرد و آنچه باید بفهمد فهمید و کتاب نقطة الکاف (۱) را نوشت چون در کتاب مزبور مؤلف محترم علاوه از آنکه اساساً نهضت بابی را برای ایرانیان مفید ندانسته داعیه میرزا را به بیچوجه «پسندیده» و بالاخره جانب ازل را بیشتر رعایت می‌کند

چون کتاب نقطة الکاف طبع شد و میرزا عباس دید که بضرر پدرش تمام شده بمریدان خود گفت که مستر براون ازای ابوده چون این تهمت خیلی ناشایسته بود و مقام رفیع مستر براون بزرك تر از ان بود که ازل یا بها درانجا راه بجویند چه جای آنکه مراد و مقتدا شوند و اخیراً میرزا عباس دانست که این حرف و تهمت علاوه از آنکه در دنیا تاثیر نمی‌کند و مقام ان مردم بزرك را

(۱) نقطة الکاف تألیف حاجی میرزا جانی کاشی است که از بابیان عهد باب

بود و مستر براون ان را ترجمه کرده و اظهار عقیده نموده است



مستر براون

مترازل نمینماید بلکه بضرر خودشان تمام میشود یعنی ازل دشمنشان را در چنین تهمنی بزرك می نمایند از اینجهت شیمان شد و دوباره دستور داد که بگویند ازلی ها مستر براون را وا دار کردند که کتاب نقطه لکاف را بنویسند و هرچه را ازلی ها دستور داده اند او نوشته است ا

قصاوت این افتراء دوم را بدانش پاك معارف خواهان که باخلاق نيك انمرحوم واقفند وا گذار میکنم

يك تيرو سه نشان

بهائیان مرادم دانشمند چیز فهمنی را که بر علیه انها حرف بزنند درجاءه خود ازلی معرفی می کنند و می گویند او ازلی است در این تهمت سه نقصود دارند و یکی آنکه اصل را تثبیت

کرده باشند * و دوم آنکه اورا هم از جامعه اسلام دور نمایند
و سوم آنکه بهائیان با او حشر نکنند تا از او چیزها بفهمند در صورتیکه
نکارنده اشخاصی را ملاقات کرده ام که ازل و بهاء را معاً به پیشبزی
نخرند بلکه سببزی نموند معهدا بهائیان آنان را ازلی معرفی
کرده و می کنند و خوش بختانه این تیر به علامه شهیر مستر براون
کارگر نشد

و نکارنده قبلا برای آنکه قلم از حدود ادب و انسانیت
خارج نشود گفتم شیر خالدار برادر پلنگ است * و اکنون نیز
برای آنکه همان ادب را که شیوه شیوای من است از دست ندهم
می گویم ازل نیز برادر میرزا است

تشریح شریعت

اما تشریح شریعتی که میرزا نموده است و اورا بهائیان
حاوی سعادت بشری می دانند باید نخست دانست که شریعت
میرزا منحصر بکتاب اقدس نیست که ما فقط از آن کتاب استشهاد
کنیم بلکه بقاعده کلام اقدس (ان اجتنبوا عما نهیتم عنه فی الصحائف
و الالواح — و واعملوا بما امرتم فی الالواح — هر امر ونهی
که در کلمات میرزا موجود نص کتاب است و همچنین هر امر
ونهی که از میرزا عباس و شوقی افندی صادر شده و میشود نص
صریح است و بهائیان آن را چون نص کتاب اقدس میدانند

مثلا بهائیان ملاقات و صحبت کردن ازلی ها را حرام
می دانند بدلیل آنکه نص صریح میرزا است و همچنین ملاقات
و صحبت تبعه میرزا محمد علی را حرام و غیر جائز میدانند
برای آنکه نص صریح میرزا عباس است و بهمین طور ملاقات

اظهاره را حرام میدانند برای آنکه نص صریح شوقی افندی است
و هم چنین حکم محفل روحانی را که مقدمه بیت المدلل
است واجب الاطاعة می‌شمرند برای آنکه نص صریح میرزا عباس
و شوقی افندی است بعبارة اخروی احکام محدود و محصور در
کتاب اقدس نیست بلکه خیلی از آن احکام را عملاً نقض و نسخ
کرده اند

مثلا در يك جای کلمات میرزا است که عاشروا مع الادیان
کلمها با الروح و الربحان و کسی هم که واقف و مطلع نباشد شاید
از این حرف خشنود شود و افرین بگوید که عجب طریقه
خوبی است در این طریقه و وثیت و مجانبت و مغایرت از نوع
بشر نیست

اما مانند من که در اوائل بهمین حرف ها خرسند شده
و فریب خوردم بعد از مدتی فهمیدم که آن حرف فقط هانه بود
که برای صید مرغان معصوم پاشیده بودند تا آنها بدام بیایند وقتی
بدام افتادند آن ایه را منسوخ شده می‌بینند و بالاخره می‌فهمند
که حکم تغییر کرده

یگروز گفتند ملاقات ازایها و هم صحبتی آنان حرام است
روز دیگر هم ملاقات و هم نشینی با تبعه میرزا محمد علی که
انان را ناقض مینامند حرام شد امروز هم ملاقات و هم صحبتی
شخص دیگر حرام شده است فردا نمی‌دانم ملاقات کی
حرام گردد

و همچنین کسی که بی اطلاع است شاید يك حرفی از
میرزا بر خورد و یا آنکه عهدا برایش بخوانند که فرموده است
* محبت اغصان بر کل لازم و لکن ما قدر الله لهم حقا فی

اموال الناس *

یعنی برای اغصان و ذریه خود چیزی قرار نداده ایم و لکن محبت آنان بر همه واجب است * شاید این حکم را تقدیس کند در صورتیکه آن بیچاره خبر ندارد که این کلام یکی نسخ شده است و حقوق تماماً باید بدست ولی امر الله نسلاً بعد نسل و بکراً بعد بکر برسد بناء علیہذا کارنده مجبور می شود احکام معموله و آداب مرسومه مسلمه حالیه نزد بهائیان را در معرض افکار عمومی جلوه دهد و تحسین و تقبیح او را بقضاوت خوانندگان محول بدارد

یکی از احکام مسلمه معموله این است که بهائیان از ولی امر الله طلب امرزش میکنند چنانکه از میرزا عباس و خود میرزا طلب امرزش می نمودند و آنها هم مرحمتاً می امرزیدند با اینکه سابقاً در اقدس میرزا گفته بود * لیس لاحد ان يستغفر عند احد تو بوا الی الله تلقاء انفسکم

یکی دیگر از آداب معموله با آنکه مطابق حکم اقدس * قد حرم علیکم تقبیل الایادی * بوسیدن دست حرام بود پای او را می بوسیدند و این امر مسلم و معین بلکه عملاً برای اغنام واجب شده بود .

یکی دیگر از احکام معموله اخیر ان بود که تصریح باسم میرزا حرام بود و بعد هم گذاردن اسم حسین علی بجهت هر بهائی غیر جائز و حرام شد چنانکه در لوح همان جوانی که چند سال قبل رفت یوروتستانی شد که بدین وسیله تبلیغ کند و بعد که مطلع شدند زدند بیرونش کردند حرمت او مخرج است و ان لوح در صفحه ۲۶۳ مکاتیب جلد سوم درج است (و ما قبل در

جای خود باو اشاره کردیم)

یکی دیگر از احکام معموله زیارت قبر میرزا و میرزا عباس است که باید بجه شرایط و ادابی واقع شود و چنان این مسئله ترفه بهائیان مسلم و معین شده که هر يك که میخواهد دیگر را تحقیر و توهین نماید و نسبت بی تقوایی باو بدهد و آن شخص هنوز عکا نرفته باشد میگوید با ثروت و مکنه هنوز به ارض مقصود (حیف و عکا) مشرف نشده است مثل آنکه به يك شخص مسلم مستطیمی گفته شود از فرط بی تقوایی بمکه معظمه مشرف نشده همان طور برای شخص دارنده رفتن عکارا واجب می دانند . —

یکی دیگر از احکام و اداب معموله اهمیت دادن به نوزده و نوزده است که در هر مراسم و کاغذی رقم نه را که چون مطابق با عدد بهاء است می گذارند و چنان پیچیده باین وهم شده اند که هر بهائی خانه خود را اگر هم در ردیف نمره سه یا هفده واقع است میل دارد عدد نه را باو بگذارد چنانکه يك بهائی باغی در خیابان شمیران خرید و اول کاری که کرد این بود که يك کاشی برای او درست کرد به نمره نه در صورتیکه اگر مقصود نمره خیابان است از عدد نه تجاوز می کرد و اگر غرض نمره کوچه بود نمره اول یا دوم واقع می شد و مرا خود از این قضیه چنان خنده گرفته بود که خدایا اشخاصی که خود را منورالفکر و مذهب می دانند چطور این اندازه اسیر خرافات شده اند

یکی دیگر از اداب و اعمال است که از گربه بدشان می آید و حتی المقدور او را اذیت می کنند برای آن که بگویند که میرزا در بغداد بوده در موقع نهار گربه بچنگ بدستش زده و دستش